

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خطبه‌ی عید قربان

۲۴ مهر ۹۲

شکر نامی است که پروردگار عالم آن را به بنده‌ی خویش القا فرمود تا قدردان خلقتی باشد که آن را نمی‌شناسد؛ زیرا خلقت آنگاه که برای سایر آفریده‌ها به نام زندگی و زنده بودن معنا شد، برای انسان به‌عنوان خلیفه و فرماندهی کل عالم به ثبت رسید؛ نماد جانی که آن را در قالبی به نام جسم قرار داد تا ترسیم‌کننده‌ی حیاتی باشد که فنا در خلقتش راهی ندارد و ذی‌الحجه گویای این فرمان است.

امروز قربان نام دارد؛ چه نام با برکتی! قرار است تا جانی مطهر، در آزمایش عشق به میدان بیاید تا مرز بین روح و جسم از میان برداشته شود و همچنان که روح به فرمان پروردگار در جسم جای می‌گیرد جسم نیز توان اطاعت این فرمان را به نمایش درآورد پس قربانگاه، این مرز را از میان بر می‌دارد و سری پر شور بر آستان اطاعت پروردگار بر زمین گذاشته می‌شود؛ صدایی در قلبش او را ندا می‌دهد: ای اسماعیل، به چه می‌اندیشی؟ اسماعیل پاسخ می‌دهد: به فرمان پروردگارم که مرا برای خویش برگزید و آن ندا ادامه داد: ولی مرگ بر سرت سایه افکنده و تیغ‌هی تیز چاقو بر گردنت نشانه رفته است و برزخ برایت ناشناخته است؛ در این افکار، حرکت تیغ‌هی تیز چاقو بر گردنش را حس می‌کند ولی او زنده است؛ بر می‌خیزد؛ پدر چه اتفاقی افتاده؟ پدر او را نوازش می‌کند و می‌فرماید: ای اسماعیل، جان خلیفه بر خاک مستقر نمی‌شود او ملکوتی است، ملکوت آغوشش را بر او گشوده است اینک برخیز و به همان مکان نظر کن که آغوشش را به روی تو گشوده است. اسماعیل بر می‌خیزد؛ پدر او را در آغوش می‌گیرد؛ اسماعیل سر را بر سینه‌ی ابراهیم خلیل می‌گذارد: ای خلیل، ملکوت سینه‌ی توست که حیاتش در پیشگاه پروردگار معنا شد. ابراهیم (ع) بر می‌خیزد، طناب را از دست و پای نور دیده‌اش می‌گشاید و می‌فرماید: این طناب را برای لحظه‌ای محکم کردم که تصورم را در احساسات یک پدر دیدم تا امری را به انجام برسانم که وجودم را در احاطه‌ی خود داشت و آنگاه که جبرئیل امین ظاهر گردید و فرمود: پروردگار عالم تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: در رسالت آنچه بدان مأمور

بودی حق را جاودانه کردی و اینک این صحرا مظهر حقی است که حاجیان از آن عبور می‌کنند و متاع این عبور را گوسفندی در قربانگاه می‌بینند؛ گوسفند می‌رود تا فرمان را به انجام برساند و حاجی می‌رود تا بندگی را به نمایش گذارد؛ آیا همانند اسماعیل سر از این صحرا بر می‌دارد یا به متاعی دنیایی آن را می‌خرد و قربانی می‌کند؟ اگر جانش را به چند درهم از این آزمایش می‌خرد این جان در بند شده هرگز آزاد نمی‌شود بلکه به جانی که باید خود به زیر تیغ حق می‌رفت فرصت داده است تا همواره جانش را با متاعی دنیایی بخرد و از کنارش بگذرد؛ سرمست حجبی شود که از آن باز می‌گردد درحالی‌که فرمان قربانی را گوسفندی به اجرا درآورده و او جانش را با چند درهم از این مهلکه بیرون برده است پس درمان دردش چیست؟ دردی که به مانند عفونتی در جان پیش می‌رود تا اعضا را در خود فرو برد و زمان مرگ را بر این جان بیمار ترسیم کند؛ ضیافت حج با تمام بزرگی‌اش تمام شود، میقات و منا شاهد آمدن و رفتن عده‌ای باشد که توان درک آنچه که به انجام می‌رسانند را ندارند پس عید قربان در غیب جانش متاعی گران‌بها دارد که گردن حق، آن را می‌شناسد همواره بر آستانش فرود می‌آید تا تمام لحظات زندگی‌اش صحرای منا باشد و جانش قربانی مطهری که جز اطاعت را نمی‌شناسد پس درود بر حاجیانی که نامشان را از مکه به همراه نمی‌آورند بلکه در منای جانیشان آن را به ودیعه دارند پس به منای حقیقی پروردگاران سفر می‌کنیم و در آن، انوار امامان را می‌بینیم که جان مطهرش منتظر فرمانی است تا جهانی را از بند اسارت شیطان برهاند پس به آرزوی استجابت این دعا فریاد می‌زنیم:

اللهم عجل لولیک الفرج